



ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

☆ شیوه بیان قرآنی

☆ مردم سالاری دینی از منظر قرآن کریم

☆ خودی و غیر خودی از منظر قرآن کریم و عرفان اسلامی

☆ عشق و محبت از منظر قرآن کریم

☆ سخنی با مربیان و معلمان قرآن



شیوه بیان قرآنی

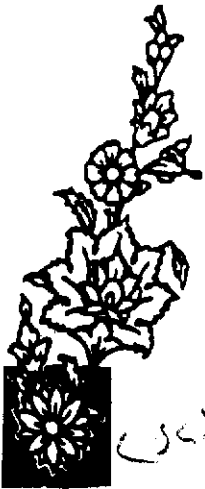
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
آیت الله محمد هادی معرفت

پرتال جامع علوم انسانی

■ شیوه بیان قرآنی

- سهل و ممتنع
- جمع بین معانی متعدد
- زبان خاص
- جمع میان ایجاز و ایفاء
- رعایت فهم عامه در کنار اقناع خاصه
- کاربرد استعاره، مجاز و کنایه

■ سهل و ممتنع



قرآن در افاده معانی، شیوه‌ای ویژه خود دارد که نه به سادگی روش گفتار عامه است و نه به پیچیدگی تعبیرات خواص، بلکه حد وسطی بین این دو شیوه (شیوه‌ای سهل و ممتنع) را برگزیده است؛ در تعبیر و آدای معانی، سهل است به گونه‌ای که همه کس - آشنا و ناآشنا - آن را می‌فهمند و خوشایند کم‌سواد و دانشمند است. در عین حال ممتنع نیز هست؛ ممتنع از نظر میانی والا و اهداف بلند و دور از دسترس، و این بدان جهت است که با ظاهری آراسته و باطنی ژرف، کمال ظاهر و باطن را در خود جمع کرده است.

پیامبر (ص) می‌فرماید: «قرآن راهنمایی است که بهترین راه را می‌نماید و کتابی است که در آن بیان و تفصیل مطالب آمده است و انسان را به مقصد می‌رساند؛ سخن آخر و قول فصل است؛ نه بیهوده و گزاف، دارای ظاهر و باطن است؛ ظاهرش حکم و باطنش علم است. ظاهرش آراسته و باطنش ژرف است. دارای نشانه‌هایی است و بر نشانه‌های آن نیز نشانه‌هایی نهاده شده است؛ شگفتی‌های آن پایان‌ناپذیر است و تازه‌های آن کهنه نمی‌شود. در آن چراغ‌های پر فروغ هدایت و نموده‌های حکمت، جلوه‌گر است و برای پویندگان، راهنمای شناخت است»^(۱).

در حدیثی دیگر آمده است «فما من آية إلا ولها ظهر و بطن» آیه‌ای در آن نیست مگر آنکه ظاهر و باطنی دارد.^(۲)

توضیح اینکه در قرآن عبارات روشنی وجود دارد که عامه مردم به خوبی آن را می‌فهمند، به طوری که به فهم خود کاملاً اطمینان پیدا می‌کنند و در کنار آن اشارت‌هایی برای خواص آمده که بر دیگران پوشیده است تا به تناسب مهارت علمی بالایی که به آنان ارزانی شده است، گره‌های آن را بگشایند و از معضلات آن پرده بردارند. این‌گونه است که خود قرآن در کاربردها توانسته است، بین معانی ظاهر و باطن جمع کند، تا هر لفظ، دو معنا یا چند معنا را در کنار هم افاده کند یا معانی گسترده‌ای را بر حسب گسترش زمان و تجدد نسل‌ها بیان نماید. این نکته بر حسب عرف عام، محال می‌نماید و به اصطلاح علمای اصول «استعمال لفظ واحد و اراده چند معنای مستقل ممتنع است»، ولی قرآن به رغم این امتناع، آن را به آسانی در بیان مفاهیم و معانی، روش خود را قرار داده است.

■ جمع بین معانی متعدد

برخی از اصولیان گذشته، استعمال لفظ واحد و ارادهٔ دو معنای مستقل را عقلاً ممتنع دانسته‌اند؛ زیرا حقیقت استعمال، تنها قراردادن لفظ به عنوان نشانه و علامت معنا نیست، بلکه وجه و عنوان معنا است و از یک نظر خود معنا است، حسن و قبح معنا به لفظ سرایت می‌کند، بنابراین امکان ندارد که لفظ با این شرایط در بیشتر از یک معنا استعمال شود.

ولی اصولیان متأخر تلاش کرده‌اند تا این امتناع عقلی را جایز شمرند، بلکه صرفاً آن را خارج از متعارف دانسته‌اند؛ با این بیان که استعمال لفظ واحد و ارادهٔ دو معنای مستقل، در عرف عام معمول نیست و سابقه ندارد، بنابراین چنین استعمالی خلاف متعارف است؛ هر چند ذاتاً ممکن باشد؛ زیرا استعمال لفظ و ارادهٔ معنا، از قبیل نصب علامت است؛ مانند نصب نشانه‌ها و علائم خطر و لذا چنانچه لفظ ذاتاً صلاحیت داشته باشد، عقلاً نیز معنی وجود ندارد که یک علامت برای دو مقصود یا بیشتر قرار داده شود و در موقع کاربرد، احیاناً هر دو معنا منظور گردد. البته چنین کاربردی، متداول و متعارف نیست. اما قرآن کریم این مشکل را سهل شمرده و در بسیاری از موارد - برخلاف متعارف - به کار برده است؛ چنان که با کاربرد یک لفظ بر حسب دلالت اولی آن، معنای ظاهری آن را اراده کرده، ولی همزمان با آن، مفهوم ثانوی عام را که شامل موارد دیگر هم می‌شود لحاظ نموده؛ به طوری که همین مفهوم عام ثانوی، مقصود اصلی قرآن را در مقام بیان، افاده می‌کند و استمرار و بقای مقاصد قرآنی را به گونه‌ای عام و فراگیر در طول زمان تضمین می‌کند و آن را از انحصار موارد خاص (مورد نزول) خارج می‌سازد. (۳)

مفهوم اولی که بر حسب خصوصیات مورد نزول آیه، به ذهن می‌آید، معنای ظاهری آن است که «تنزیل» نامیده می‌شود، ولی مفهوم عام برگرفته از آیه که قابل انطباق بر موارد مشابه است، معنای باطن و به تعبیر دیگر «تأویل» آیه است و همین معنای ثانوی عام آیه ضامن بقای آن در گسترهٔ زمان است.

از امام باقر (ع) درباره حدیث متواتری که پیامبر (ص) در آن می‌فرماید: «ما من آیه الا و لها ظهیر و بطن...» پرسیدند؛ حضرت فرمود: «منظور از ظاهر، تنزیل و منظور از باطن، تأویل است، برخی از مصادیق آن گذشته است و پاره‌ای از مصادیق آن خواهد آمد؛ مانند آمد و شد و گردش خورشید و ماه است؛ هرگاه مصادیقی از آن زمینهٔ ظهور بیابد، واقع می‌شود...» (۴)، و نیز فرمود: «منظور از ظهر قرآن، کسانی هستند که قرآن درباره آنان نازل گردید و مقصود از بطن، کسانی هستند که کرداری مانند کردار آنان انجام می‌دهند» (۵) و اضافه فرمود: «اگر آیه‌ای که درباره گروهی نازل شده با مرگ آن قوم بمیرد از قرآن چیزی

نمی ماند، حال آنکه از آغاز تا انجام قرآن، مادامی که آسمان و زمین پابرجا است، در جریان است و هر گروهی که آیه‌ای را تلاوت می‌کنند، خود را مصداق آن می‌یابند، چه خیر باشد و چه شر (۶). آری، علم به باطن قرآن یعنی قدرت برگرفتن مفهوم عام قابل انطباق بر موارد مشابه، ویژه راستخان در علم است و هر کس نمی‌تواند برحسب دلالت ظاهر آیه، آن را بفهمد.

جان کلام اینکه، تعبیرات قرآن دوگونه دلالت دارند: نخست اینکه وسیله تنزیل اند، که عبارت است از آنچه از ظاهر تعبیر آیه به دست می‌آید، و دیگر وسیله تأویل اند که از باطن فحوای آیه به دست می‌آید؛ به گونه‌ای که مفهوم عام و تأویل قابل انطباق بر موارد مشابه در طول زمان، از درون آیه برگرفته شود؛ در نتیجه قرآن دارای دو دلالت ظاهری و باطنی است و به همین دلیل است که قرآن (از نظر کیفیت دلالت) بر دیگر سخنان امتیاز دارد.

مثلاً آیات «انفاق» درباره دفاع از حریم اسلام نازل شده است؛ لذا انجام این واجب دینی بر مسلمانان لازم شد و آنان می‌بایست خودشان را برای این کار آماده کنند و زمینه انجام آن را فراهم آورند. از جمله این مقدمات، علاوه بر بذل جان، بذل مال بود. این حکمی است که بر عموم مکلفان واجب است و هرکس باید به مقدار توانش برای عمل به آن اقدام کند و از ظاهر آیه همین امر فهمیده می‌شود. اما فقیه آگاه، معانی و مدلول‌های گسترده تری را کشف و استنباط می‌کند، که همه ضروریات و نیازهای دولت عدل اسلامی را که برای احیای «کلمة الله فی الارض»، به پاخاسته، شامل می‌شود؛ لذا واجب است که در راه تثبیت پایه‌های حکومت عدل اسلامی و استحکام مبانی آن، از بذل مال دریغ نکنند. لزوم پرداخت مالیات‌ها طبق مقررات نظام حاکم نیز از باطن فحوای آیه و به اصطلاح تأویل آن به دست می‌آید.



و نیز از آیه خمس غنایم، وجوب پرداخت خمس مطلق فایده‌ها و سودهای تجارت به دست می‌آید، چنان که امام صادق (ع) با توجه به دلالت عمومی نهفته در «ما» موصوله در آیه و اطلاق لفظ غنیمت بر مطلق معنای فایده، این حکم را استنباط کردند. از این نمونه‌ها در قرآن کریم بسیار است که مؤید این حقیقت است که همین (مکان استخراج مفاهیم عام از بطن آیه) موجب جاودانه بودن قرآن شده است.

■ زبان خاص قرآن

قرآن همانند هر صاحب اصطلاحی، زبان ویژه خود را دارد، واژه‌ها و تعبیرات را در مفاهیمی استعمال می‌کند که خود اراده کرده، بی آنکه در لغت یا دیگر عرف‌ها دلیلی بر آن استعمال یافت شود؛ زیرا اینگونه استعمال‌ها، اصطلاح ویژه قرآن است که جز از خود قرآن دانسته نمی‌شود. امیرمؤمنان (ع) به این دلیل می‌فرماید: «برخی آیات قرآن به وسیله آیات دیگر گویا می‌گردد و آیات آن گواه یک دیگرند» (۷).

همچنین در قرآن تعبیراتی وجود دارد که برای فهم دقیق معانی آنها به ژرف‌اندیشی و کنکاش عمیق نیاز است و راه دیگری جز اندیشیدن در خود قرآن و مقارنه آیات با یکدیگر، ندارد. به همین دلیل استاد علامه طباطبایی (ره) برآنند که دلالت بر مفاهیم قرآن، تنها از خود قرآن میسر است و هرگز نمی‌توان از بیرون قرآن به درون آن پی برد؛ زیرا قرآن که «تبیاناً لکل شیء» است امکان ندارد تبیین‌گر خود نباشد، بلکه برخی از آیات، آیات دیگر را تفسیر می‌کنند و این مسأله در تفسیر، اصل و مبنایی معتبر و قابل اعتماد به شمار می‌رود و علامه، شیوه تفسیرش را در «المیزان» بر همین پایه بنا نهاده است (۸).

مثلاً واژه «اذن» در قرآن به معنای «امکان تداوم تأثیر بر طبق مشیت الهی و اراده خاص وی» بکار رفته است؛ یعنی «تداوم و استمرار افاضه از جانب خداوند» به گونه‌ای که تأثیر در عالم تکوین بر اذن خداوند متوقف است؛ یعنی خداوند خاصیت تأثیری هر نیروی عاملی را در همان حالت به آن می‌بخشد؛ به این معنا که حالت تأثیری را استمرار می‌بخشد و افاضه خود را در آن زمان قطع نمی‌کند و گرنه هیچ نیروی عاملی نمی‌تواند اندک تأثیری بگذارد، «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (۹) این اراده، اراده حادته است، که امکان تأثیر و تأثر در عالم طبیعت را برای اشیاء فراهم می‌سازد و بدون آن، هیچ عامل طبیعی نمی‌تواند در جهان هستی تأثیر بگذارد. مقصود از تداوم افاضه در عالم تکوین، همین معنا

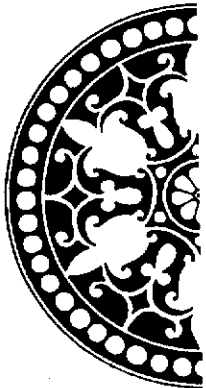


است. خدا می‌فرماید: «وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (۱۰). اگر اذن خداوند یعنی افاضه امکان تأثیر از جانب خدا نباشد، امکان ندارد سحر آنان تأثیری بگذارد، چون عوامل تأثیر در عالم هستی متأثر از تأثیر ذات حق تعالی است؛ زیرا «لَا مُؤَثَّرُ فِي الْوُجُودِ إِلَّا بِاللَّهِ» و جمله ممکنات، در ذات خود نیازمند و همان‌گونه که ممکنات ذاتاً محتاج افاضه اند، اثر آنها در عالم طبیعت که نیز از ممکنات است، محتاج افاضه است. «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ» (۱۱). یعنی گیاه با افاضه امکان تأثیر حاصل از جانب پروردگار، می‌روید و به اصطلاح قرآن، این همان معنای «اذن» در تکوین است که از آیه مبارکه «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (۱۲) استفاده می‌شود.

همچنین روش قرآن بر آن است که همه افعال را در عالم وجود، به خدا نسبت دهد. خواه فاعل آن کار، فاعل ارادی چون انسان و حیوان باشد، یا فاعل غیرارادی چون خورشید و ماه؛ و این بدان جهت است که تنها مؤثر در تحقق افعال هر چه باشد، اعم از اختیاری و غیراختیاری، خدا است، اوست که به عوامل مؤثر، توان اثرگذاری و توان تداوم آن را ارزانی داشته است. خداوند می‌فرماید: «وَنَقَلْنَا أَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَىٰ مَرَّةً» (۱۳) یعنی کشش‌ها، میل‌ها و دیدگان آنان دگرگون شد و همان‌ها بودند که موجب این دگرگونی شوند. و نیز می‌فرماید: «حَتَّمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً»؛ (۱۴) زیرا «وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ» (۱۵). در جای دیگر می‌فرماید: «وَنَقَلْنَاهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ»؛ (۱۶) یعنی بدن‌های آنان به پهلوئی راست و به پهلوئی چپ می‌گردد و این پهلو به پهلو شدن به اذن خداست؛ لذا انجام فعل به خدا نسبت داده شده است.

واژه «قلب» در قرآن کریم به معنای شخصیت باطنی (حقیقی) انسان است، که در پس این شخصیت ظاهری‌اش نهفته است و همان شخصیت باطنی و حقیقی اوست که جایگاه ادراکات ارزشمند و احساسات بزرگ و بلند مرتبه متناسب با شخصیت والای انسان است. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» (۱۷) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ، وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» (۱۸). مقصود از قلب در این آیه شخصیت والای انسان است که هرگاه از عمل کردن به قوانین شریعت سر باز زند به حیوانی مبدل می‌شود که نشانه‌ای از انسانیت در او یافتن نشود، همان‌گونه که در آیه دیگر آمده: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ» (۱۹)

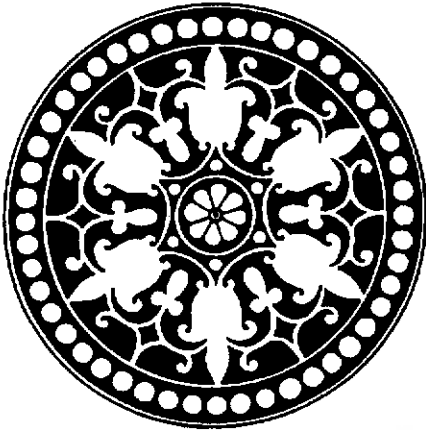
واژه «مشیت» در قرآن اصطلاحی خاص بوده و مقصود از آن، اراده حادث



ناشی شده از مقام حکمت حق تعالی است، نه مطلق اراده. خداوند می‌فرماید: «قُلْ أَللَّهُمَّ مَا لِكَ الْمَلِكِ، تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». (۲۰) مقصود؛ مشیت بر وفق حکمت است. فرمانروایی را به هر کس که حکمتش اقتضا کند می‌بخشد و از هر کس که حکمت اقتضا کند می‌ستاند.

همچنین است معنای «تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَاءٍ»؛ (۲۱) یعنی به مقتضای حکمت هر کس را که بخواهیم رفعت می‌بخشیم؛ به عبارت دیگر کسی را که در ذات خودش شرایط را فراهم آورده است بالا می‌بریم. بنابراین اقتضا و زمینه رشد در خود فرد فراهم شده و محل شایسته‌ای برای این عنایت ربّانی شده است، نه اینکه بی‌دلیلی برتر یا بدون مرجع، ترجیح یابد، چون معنای حکمت، قراردادن هر چیز در جای مناسب آن است. دلیل این مدعا، دنباله خود آیه است که می‌فرماید: «إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»، حکیم تنها چیزی را می‌خواهد که مطابق حکمت باشد نه آنکه هر چیزی را بخواهد. اینگونه تعبیرات در قرآن بسیار است و اینها اصطلاحات ویژه خود قرآن است که جز از ناحیه خود قرآن قابل شناخت نیست؛ «الْقُرْآنُ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا».

از جمله ویژگی‌های متعارف قرآن، اعتماد آن بر قوانین حالیه روشن، به منظور صدور احکامی به شکل قضایای خارجی است، که با توجه به قرینه موجود در حال خطاب صادر شده، نه آنکه قضا یا حقیقه‌ای باشد تا احکام، بر موضوعات، هر زمان و هر کجا مترتب شود. این پدیده در قرآن نقش زیادی دارد و گاهی ممکن است کسی این قضا یا را حقیقه بپندارد؛ حال آنکه چنین نیست؛ مثلاً آیه «وَلَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا، وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَتَلُوا نَبِيَّكُمْ وَإِذَا سَأِلُوا رَبَّهُمْ لَنَقُولُنَّ إِنَّا كَذَبُورٌ». (۲۲) در این، نه مقصود، مطلق یهود اعم از معاصران و غیر معاصران است و نه مطلق مشرکان و نه مطلق نصاری، بلکه مراد از یهود، گروهی است که با پیامبر اسلام (ص) معاصر بوده‌اند، و مقصود از مشرکان، مشرکان قریش و منظور از نصاری، نصاری نجران در آن زمان و بنا بر قولی، هیأت فرستادگان نجاشی است، چون این آیه گزارش حال امتی در گذشته است که برخی از آنان اسلام آوردند و برخی عناد ورزیدند؛ لذا آیه بعدی چنین آمده است: «وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ عَلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ، يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ، وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ. فَأَنذَرْتَهُمْ اللَّهَ بِمَا قَالُوا جَنَابٍ تَجَرَّى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ. وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ». (۲۳) که در این آیات مقصود از «الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا»، یهودیان و مشرکان‌اند.



ایسن آیات نظیر آیه «سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلْنَا أَهْلَنَا وَ أَهْلُونَا» (۲۴) که درباره متخلفان از حضور در جنگ است و تنها به آن گروه از اعراب اشاره دارد که در زمان پیامبر (ص) در صحنه جنگ در کنار آن حضرت حاضر نشدند. همچنین آیه «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ» (۲۵) که مقصود از واژه «الناس» اول، منافقان شایعه‌افکن مدینه است و منظور از «الناس» دوم، مشرکان قریش و عشیره ابوسفیان بعد از شکست در جنگ است. آیه «الاعرابُ أشدُّ كُفْرًا

و نفاقاً و أجدَرُ أن لا یعلموا حُدودَ ما أنزل اللهُ علی رسولِهِ و اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (۲۶) از همین قبیل است که مقصود آن، بادیه‌نشینان جفاکار و منافق معاصر پیامبر (ص) است، چنان که در سه آیه بعد از این تصریح دارد: «وَمَنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ» (۲۷)، و سوره براءت، آیات ۹۰، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، که این تعبیر در آنها بکار رفته و مقصود، اعراب مدینه و اطراف آن است.

■ جمع میان ایجاز و ایفاء

ویژگی دیگر قرآن، رساندن مطالب فراوان و مسائل گوناگون در قالب کوتاه‌ترین تعبیرات و ساده‌ترین کلمات است؛ به گونه‌ای که گاهی حجم مطالب چندین برابر حجم تعبیرات و کلمات است. قرآن سرشار از اینگونه موارد است و این از ویژگی‌های آن است که در کوتاه‌ترین الفاظ، بلندترین و گسترده‌ترین معانی را می‌رساند. مثلاً سوره حجرات به رغم کوتاهی آن، که تنها هیجده آیه دارد، مشتمل بر بیش از بیست مسأله از عمده‌ترین و اساسی‌ترین مسائل اسلامی است.

این سوره در مدینه برای ساختار جامعه‌ای سالم و مترقی نازل گردید که مفسران به ویژه متأخرین به تفصیل درباره آن سخن گفته‌اند، ما نیز در تفسیر، بخشی از آن را یادآور شده‌ایم.

یکی از مسائلی که بدان پرداخته، قاعده «لطف» است که اساس همه شرایع آسمانی است و دیگر، مسأله «حُبُّ فِي اللَّهِ وَ بُغْضٌ فِي اللَّهِ» است که پایه ایمان به شمار می‌آید، و در کوتاه‌ترین عبارت می‌فرماید: «و لَكِنَّ

اللَّهُ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْمَعْصِيَانَةَ (۲۸).

این لطف و عنایت خداوند به بندگانش است که برای آنان اسباب طاعت را فراهم آورد و در دسترسشان قرار داد تا به اطاعت خدا توانا باشند و از پلیدی و گناه بپرهیزند، به گونه‌ای که ایمان به خدا و اطاعت او را در دل‌های آنان می‌آراید؛ یعنی با برداشتن پرده‌ی تجاهر از دل‌ها، آراستگی ایمان را برای آنان آشکار می‌سازد، همچنین با آشکار زشتی گناه، آن را برایشان ناخوشایند می‌سازد به گونه‌ای که خودشان از آن دست برمی‌دارند. بنابراین مؤمن، در حالی خدا را اطاعت می‌کند که خدا خودش طاعت را در دل او دوست‌داشتنی نموده است؛ لذا در کمال آرامش اسلامی روی به بندگی می‌آورد.

چنان‌که معاصی را نیز به آسانی کامل، ترک می‌کند، چون از درون خود نسبت به آن احساس نفرت می‌کند. این همان قاعده «لطف» (یعنی فراهم ساختن آنچه موجب نزدیکی بندگان به طاعت و دوری آنان از معصیت می‌شود) است که از آیه مبارکه به دست می‌آید.



مسأله دیگر «حُبُّ فِي اللَّهِ وَ بُغْضٌ فِي اللَّهِ» است که پایه ایمان و اساس عقیده و انگیزه تلاش و جدیت در کار است؛ لذا امام صادق (ع) فرمود: «أَيَّ إِيْمَانٍ چِيزِي جِز حُبِّ وَ بُغْضِ اسْتِ؟»، آنگاه حضرت، آیه شریفه «وَلِكَيْنَ اللَّهُ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ...» (۲۹) را تلاوت فرمود. در جای دیگر خداوند می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (۳۰).

نکته سومی که از آیه استفاده می‌شود این است که هدایت بندگان توسط خداوند نوعی فضل و رحمت است که از مقام فیض قدسی پروردگار افاضه می‌شود نه آنکه از وظایف پروردگار باشد. «قُلُوبًا فَضَّلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةً لَكُمْ مِنْ الْخَاسِرِينَ» (۳۱). یا در آیه دیگر چنین آمده است: «وَمَا كُنْتُمْ تُرْجَوْنَ أَنْ يُسَلِّقَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكُمْ» (۳۲).

■ رعایت فهم عامه در کنار اطلاق خاصه

قرآن در تعالیم و برنامه‌های موفق خود روشی را در پیش گرفته که هم عموم مردم از آن بهره می‌برند و هم دانشمندان در برابر آن سر تسلیم فرود می‌آورند؛ تعبیراتی در قرآن آمده که هر دو گروه آن را می‌فهمند؛ عامه مردم به ظاهر کلام بسنده کرده، معانی ظاهری آن را اخذ می‌کنند، چون ذهنشان با آن امور محسوس، مانوس است و در پس آن نیز چیزی متناسب با محسوسات خود تصور و بدان بسنده می‌کنند، ولی دانشمندان، حقیقتی را که در پس این تعابیر نهفته است درمی‌یابند و به اشارات لطیف و کنایات ظریف آن پی می‌برند و در برابر آن سر تسلیم و خضوع فرود می‌آورند.

به عنوان مثال می‌توان از آیه «اللَّهُ تَوَالُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (۳۸) یاد کرد که خداوند در این آیه در مقام شناسایی ذات خویش در عالم هستی برآمده و چون بلند مرتبه‌ترین موجود در عالم حس، نور است، خداوند به آن مثال زده و با چنین تصویری عامه مردم قادرند که از ذات مقدس پروردگار موجودی شفاف‌تر و نمایان‌تر تصور کنند که در ماورای حس است و شباهتی با نور در عالم محسوس دارد و به چنین تصویری قانع‌اند.

ولی دانشمندان از این تشبیه، نزدیک‌ترین تصور به ذات مقدس حق را دارند، در عالم محسوس چیزی بهتر از نور که بتواند مثال خداوند قرار گیرد و در تصویر اوصاف خاص خداوند، رهگشا باشد وجود ندارد، چون نور فی نفسه ظاهر و آشکار است و مظهر و آشکارکننده غیر خود تیز هست؛ ظهور همه چیز در عالم محسوسات (مبصرات) با نور است، ولی نور

انسان - به ذات خود- حقی بر خداوند ندارد بلکه خداوند تَفَضُّلاً انسان را در کف رحمت خویش قرار می‌دهد: «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنَّ هَدَانَا اللَّهُ» (۳۳)، لذا در دنباله آیه مورد بحث می‌فرماید: «فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (۳۴). از مسائل دیگر مورد بحث در این سوره، مسأله همکاری در زندگی اجتماعی است، می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (۳۵). در این آیه به مسأله مساوات و برابری اشاره شده و نشان داده شده که در اسلام، نژادگرایی و قومیت، پذیرفته نیست، و هیچ کس از نظر نسبت و نژاد بر دیگری برتری ندارد و تنها تقوی یعنی سرسپردگی نسبت به (امر) خداوند موجب برتری است. همچنین در این آیه به مسأله «برادری اسلامی» که لازمه آن ایثار و فداکاری است اشاره شده که بالاتر از عدل و انصاف است.

در قرآن در بسیاری از موارد عبارات کوتاه، بسته و فشرده‌ای وجود دارد که گشودن آن به شرح و بسط فراوان نیاز دارد؛ به عنوان مثال به دو نمونه زیر اشاره می‌کنیم:

آیه «وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ» (۳۶) که به مسأله امر بین‌الامرین» و نفی جبر و تفویض اشاره دارد که از مسائل پیچیده و دامنه‌دار است.

آیه دیگر: «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ، أَلَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْمُزْرِعُونَ» (۳۷) که به مسأله قدرت و استطاعت و عدم استقلال خلق، در افعال اختیاریشان اشاره دارد. امثال این آیات در سراسر قرآن به چشم می‌خورد و بر ناقدان پوشیده نیست.

● مصادر

(۲۲) یهودیان و مشرکان را دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان می‌یابی و مهربان‌ترین مردم نسبت به مؤمنان، کسانی می‌یابی که می‌گویند ما نصرانی هستیم. زهرامیان آنها، کشیشان و راهبانانند که تکبیر نمی‌ورزند» مانده ۵، ۸۲ (۲۳) «و هر زمانی آیاتی را که بر پیامبر نازل شده بشنوند، چشهای آنها را می‌بیزی که (از شوق) اشک می‌ریزد، به خاطر حقیقتی که دریافته‌اند. آنها می‌گویند: پروردگارا! ایمان آوردیم، پس ما را باگواهان بنویس! چرا، به خداوند آنچه از حق، به ما رسیده است، ایمان نیاوردیم، درحالی که آرزو داریم پروردگاران ما را در زمره صالحان قرار دهد؟!...» مانده ۵، ۸۳ تا ۸۶

(۲۴) «به زودی واپس‌ماندگان اعرابی (جهادگرایان باده‌نشین) به تو گویند، اموال ما و خانواده‌هایمان، ما را (از همراهی با شما) مشغول داشت، فتح ۲۸، ۱۱ (۲۵) دهانای کسانی که (برخی از) مردم به ایشان گفتند که مردمان (مشرکان مکه) در برابر شما گرد آمده‌اند، پس، از آنان بپرسید» آل عمران ۳، ۱۷۳ (۲۶) «باده‌نشینان عرب، کفرپیشه‌تر و نفاق‌پیشه‌تر (از دیگران) اند و در ندانستن چون و چند احکامی که خداوند بر پیامبرش نازل کرده است سزاوارتر (از دیگران) اند و خدا دانای فرزانه است» توبه ۹۷

(۲۷) «از اعراب بپرسون شما و نیز اهل مدینه منافقانی هستند که به نفاق خو گرفته‌اند، تو آنان را نمی‌شناسی». توبه ۹، ۱۰۱

(۲۸) «ولی خداوند ایمان را خوشایند شما قرار داد و آن را در دل‌هایتان آراست و کفر و فسق و سرکشی را برای شما ناخوشایند ساخت، حجرات ۴۹، ۷

(۲۹) اصول کسانی - ج ۲ ص ۱۲۵ حدیث ۵

(۳۰) «بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد» آل عمران ۳، ۳۱

(۳۱) «و اگر ببخشش و رحمت الهی درباره‌ی شما نبوده از زبان‌کاران می‌شدید» بقره ۲، ۶۴

(۳۲) «و امید نداشتی که کتاب آسمانی بر تو فرود آید مگر (به واسطه) رحمتی از جانب پروردگارت». قصص ۲۸، ۸۶

(۳۳) «و سپاس خدای را که ما را راهنمون شد و اگر خداوند راهبر نمی‌شد هرگز راه نمی‌یافتیم» اعراف ۷، ۴۱

(۳۴) «بخشش و نعمتی است از جانب خدا و خداوند دانای و حکیم است» حجرات ۲۹، ۸

(۳۵) «هان ای مردم، همانا ما شما را از یک مرد و یک زن آفریده‌ایم و شما را به گروه‌ها و قبیله‌ها درآورده‌ایم تا با یکدیگر کُتس و آشنایی پیدا کنید بی‌گمان گرمی‌ترین شما دو نزه خداوند پرهم‌گارت‌ترین شماست، حجرات ۲۹، ۱۳ (۳۶) «و این تو نبودی که (تیر) انداختی بلکه خداوند بود که (تیر) انداخت» انفال ۸، ۱۷

(۳۷) «آیا در آنچه می‌کارید اندیشیده‌اید؟ آیا شما آن را می‌رویتید یا ما رویتان‌دهیم؟ واقعاً ۵۶ آیات ۶۳ و ۶۴

(۳۸) «خداوند نور آسمانها و زمین است» نور ۲۴، ۳۵

(۳۹) «ر. ک - التمهید، ج ۵ ص ۴۹۹ - فصل استدلال در قرآن

(۱) کافی ج ۲ ص ۵۹۹
(۲) «ر. ک تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱، بحارالانوار ج ۱۹ ص ۹۴
(۳) زهرا خداوند به همه چیز احاطه کامل دارد و عنایت او شامل همه بندگان است و شکی نیست که مفهوم عام برگرفته از آیه در حد ذات خود، معنای دیگری است که مستقلاً آراسته شده و از معنای ظاهری و اولی لفظ جدا است، بنابراین هر یک از دو معنای ظاهر و باطن، خود مستقلاً مقصود است و هیچ کدام مندرج در تحت دیگری نیست.

(۳) صان ج ۹۴ و ۹۷، حدیث‌های ۴۷ و ۶۲

(۵) بحارالانوار، ج ۸۹ ص ۹۴، حدیث ۴۶

(۶) تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱، حدیث شماره ۷

(۷) نوح‌البلافه، خطبه ۱۳۳

(۸) «ر. ک، مقدمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۹

(۹) «در نخواهید مگر آنچه خداوند... که پروردگار جهانپان است بخواهد» تکویر ۸۱، ۲۹

(۱۰) «در البته به کسی زبان نرساند، مگر به اذن الهی» بقره ۲، ۱۰۲

(۱۱) «در زمین پاک گیاهش به اذن پروردگارش می‌روید» اعراف ۷، ۵۸

(۱۲) انسان ۷۶، ۳۰

(۱۳) «در دل‌ها و دیدگانشان را (از قبول آن) برمی‌گردانیم، هم‌چنان که نخستین بار هم به آن ایمان نیاوردند» انعام ۶، ۱۱۰

(۱۴) «خداوند بر دل‌های آنان و بر شنوایی ایشان مهر نهاده و بر دیدگانشان پرده‌ای است» بقره ۲، ۷

(۱۵) «و گفتند دل‌های ما در پوشش است (چنین نیست) بلکه خداوند به سوی کفرشان لعنتشان کرده است، از این روی، اندکی ایمان می‌آورند» بقره ۲، ۸۸

(۱۶) «و ایشان را به پهلوی راست و چپ می‌گردانیم» کهف ۱۸، ۱۸

(۱۷) «بی‌گمان در این (مقویات‌ها) برای کسی که صاحب‌دل باشد، باگوش شنوا و حضور دل، پندآموزی است» ق ۱۵، ۳۷

(۱۸) ای مؤمنان! ندای خداوند و پیامبر را که شما را به سپاسی حیات‌بخش می‌خوانند، اجابت کنید و بدانید که خداوند میان انسان و دل او حامل می‌شود، و همه شما (در قیامت) نزد او گردآوری می‌شوید! انفال - ۲۴

(۱۹) «و همچون کسانی نیاشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به «خودفراموشی» گرفتار کرد، آنها فاسقاند، سوره حشر ۵۹، ۱۹

(۲۰) بگو، خداوند! ای فرمانروای هستی به هر کس که خواهی فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی فرمانروایی بازستانی و هر که را خواهی گرامی داری و هر که خواهی خارگردانی (سرودشته) خبر به دست تو است، تو بر هر چیز توانایی» آل عمران ۳، ۲۶

(۲۱) «... هر کس را بخواهیم بالا می‌بریم...» انعام ۶، ۸۳

خودش - ذاتاً - ظاهر است و ظهورش به واسطه غیر نیست. همچنین در عالم محسوسات چیزی که از نور ظاهرتر باشد و در عین حال در کمال خفا و پوشیدگی هم باشد وجود ندارد؛ در ظاهر آثار خود آشکار است، ولی در کُنه و حقیقت ذاتش مخفی و پوشیده است. صفات حق تعالی دقیقاً به همین معنا است، اگر حقیقت وجود حق تعالی را در نظر بگیریم، قائم به ذات و مظهر غیر است؛ حقیقت ذاتش مخفی، ولی آثار وجودش هویداست.

همچنین ملاحظه می‌کنیم قرآن، در استدلال‌هایش میانه‌دو روشی را پیموده که در شرایط با هم متفاوتند، یکی روش خطابه و دیگری روش برهان. اولی برای اقناع عامه است و بر مقبولات و منظونات استوار است، و دومی برای پذیرفتن دانشمندان است و بر آولیائات و یقینیات تکیه دارد. با این حال، برای هر گوینده‌ای محال می‌نماید که خواسته هر دو گروه را طبق شیوه خودشان برآورده سازد؛ زیرا جمع بین منظون و متیقن در یک کلام ممکن نیست، ولی در قرآن کریم با بیانی عجیب و اسلوبی شگفت این مهم را محقق ساخته است. در مباحث «اعجاز بیانی قرآن» در این مقوله سخن گفته‌ایم و مثال‌هایی عرضه داشته‌ایم (۳۹).

■ کاربرد استعاره، مجاز و کنایه

قرآن کریم انواع استعاره، کنایه و مجاز را به زیبایی هرچه تمام‌تر و به غایت نیکو به کار برده است، البته راهی جز این نبوده که از انواع استعاره و کنایه و مجاز بهره‌گیرد، زیرا قرآن معانی‌ای به گستردگی آفاق عرضه داشته و الفاظ مورد استعمال عرب - که قرآن مقید بوده

قرآن برحسب خلاقیت در سخنوری و استفاده از انواع فنون کلامی و قدرت احاطه بر معانی و مفاهیم الفاظ و نکته‌سنجی‌های بدیع در بیانات خود، روشی را بر عرب عرضه نمود که کاملاً نوین و بی‌سابقه و بی‌نظیر بود و بدین جهت سخنوران و فصیح‌های عرب را شیفته خود نمود و آنان در مقابل قرآن زانو به زمین زدند؛ همین موضوع بُعد مهمی از ابعاد اعجاز قرآنی به شمار می‌رود.

شاید همین موضوع موجب گردیده تا در برخی از آیات مربوط به آفرینش و تکوین جهان، و نیز آیات صفات حق تعالی، تشابه رخ داده باشد، چون قالب‌های لفظی کوتاه‌تر از آنند که بتوانند معارفی چنان بلند را بیان کنند. بنابراین، زبان قرآن دارای ویژگی خاصی است؛ از عالی‌ترین انواع استعاره و کنایه و مجاز بهره‌برده است. رخ دادن تشابه در این گونه آیات، از بلندی معنا و کوتاهی لفظ نشأت گرفته است.

